

مبارزه طبقاتی

نشریه مارکسیستی کارگران و جوانان ایران

شماره هفتم - مهر ماه نود

در این شماره می خوانیم:

ترجمه ماتریالیسم دیالکتیک که یکی از مطالب تئوریک و سیاسی سازمان مبارزه طبقاتی است اکنون به طور همزمان به فارسی و انگلیسی منتشر می شود و قسمت اول آن در این شماره آمده است. همچنین هیات تحریریه مبارزه طبقاتی در مدرسه جهانی گرایش بین المللی مارکسیستی شرکت داشته و گزارش این نشست نیز را می توانید در این نشریه بخوانید.

شهریور و مهر ۱۳۹۰

ما در گروهی اندک راهی شتابان و صعب را پیش گرفته ایم و هر یک محکم دستان همدیگر را گرفته ایم. همه سوی مان را دشمن گرفته و باید تقریبا بی وقفه زیر آتش آن به پیش برویم. ما با تصمیمی آزادانه گرد آمده ایم که با دشمن بجنگیم و نه این که به باتلاقی در آن نزدیکی عقب بکشیم که ساکنینش از همان آغاز به ما خرده گرفته اند که چرا راه مبارزه را به جای راه آشتی برگزیده ایم.

«مبارزه طبقاتی» مثل همیشه مشتاق شنیدن پیشنهادات و انتقادات شماست

هیات تحریریه

آرش عزیزی
سروش دشتستانی
حمید علیزاده

mobareze.org

سازماندهی راه ماست!

سروش دشتستانی

از سال 1978 تا 2006 فاصله طبقاتی (با نگاه به ضریب جینی) 67 درصد افزایش داشته است. این ضریب در سال 2010 در بریتانیا 0.36 بوده است. امروزه در بریتانیا ده درصد ثروتمندترین افراد ثروتی معادل با صد برابر ده درصد فقیرترین ها دارند. همچنین نرخ بیکاری 7.9٪ می باشد که این رقم برای سنین بین شانزده تا بیست و چهار سال به 20.3٪ می رسد.

اگر بحرانهای دوره ای سرمایه داری را بررسی کنیم بحران سال 2008 بحرانی به مراتب گسترده تر و عمیق تر از حتی بحران قبل از جنگ جهانی دوم بود. در سه ماه آخر این سال تجارت جهانی بیست درصد سقوط داشت که به نسبت سالهای 1929-31 نیز نرخ بزرگتری بوده است.



بانکدارها
بهرتر از
همه می
دانند که
سرمایه
داری و
بحران
هایش

جهانی است و بحران در یکی از کشورهای حوزه یورو نه تنها مستقیم در بقیه کشورهای این حوزه بلکه در بریتانیا نیز اثر خواهد بود. به همین دلیل در حال حاضر بریتانیا بزرگترین وام دهنده به ایرلند و در واقع بزرگترین طلبکار این کشور است. دولت ها و پارلمان هایشان که ترجمه رسمی و سیاسی سرمایه داران و بانکداران هستند میخواهند جریان سود آنها برقرار بماند و از طریق اعمال ریاضت های اقتصادی خسارت خود در بحران سالهای اخیر را جبران نمایند. سرمایه داری به وجود آورنده بحران عظیم اخیر جهان است اما بانکدارها با همدستی دولت ها می خواهند هزینه این بحران را از جیب طبقه کارگر بیرون بکشند. آنها با سیاست هر اتفاقی که بیافتد، سود ما نباید قطع گردد جلو آمده اند و فراموش کرده اند که همین سیاست اقتصادی ریاضت دهنده شان باعث انباشت تولید بیشتر و

لندن به طور سنتی یکی از مراکز تجاری بزرگ جهان به حساب می آمده است. اما از سی سال پیش منطقه سیتی این شهر به همراه کنری ورف (Canary Wharf) به مرکز تعیین سیاست های بزرگ اقتصادی و مالی دنیا تبدیل شد. جایی که بزرگترین بانک های دنیا، بنگاههای مالی و سرمایه گذارها استقرار دارند و آنها به نماد سرمایه داری تبدیل کرده اند. چسبیده به این نماد سرمایه داری، تاور هملتس یکی از فقیرترین محلات لندن وجود دارد و تصویر سرمایه داری را به خوبی کامل می کند.

لندن با شورش بیگانه نیست. در دهه هشتاد میلادی و اواسط صدارت مارگارت تاچر، سیاست های اقتصادی خرد کننده طبقات پایینی جامعه و معاف از مالیات کردن و باز گذاشتن دست بانکدارها و شرکتهای مالی، که بعدها نام "تاچریسم" به خود گرفت، باعث بروز شورش های شهری در لندن و چند شهر دیگر بریتانیا شد و با سرکوب شدید دولت تاچر مواجه گشت.

تشابه شورشهای اخیر با شورش 1981 در محله بریکستون را می توان اینگونه برشمرد که جرعه شروع هر دو کشته شدن جوانی به دست پلیس بود. اما تشابهی بزرگتر مسائل اقتصادی، رکود اقتصادی در هر دو زمان و تبعیضات گسترده علیه رنگین پوستان است. مایو کندی تحلیل گر ارشد هفته نامه آبزور به خوبی تاکید میکند که روند کنونی مشکلات اقتصادی و اجتماعی، می تواند بریتانیا را وارد دورانی مشابه شورشهای شهری دوران حکومت تاچر بکند. سخنان اربابان رسمی که جامعه "اخلاق را از یاد برده است" و یا "این شورش ها توسط تبهکاران و برای به دست آوردن یک کفش تمرین جدید"، و یا تصویر تلویزیونی از دستبرد به یک فروشگاه توسط یک جوان سیاه پوست که هزاران بار از بی بی سی و بقیه بنگاههای خبری بزرگ دنیا پخش شد، تنها با هدف منحرف کردن ذهن از واقعیت جاری این جامعه و تبع آن کل بحران عظیمی است که سرمایه داری با آن دست به گریبان است. این تصادفی نیست که شورش های لندن اکنون و بعد از یک دوره رکود عظیم بازارهای بورس این شهر اتفاق می افتد.

بحرانی عظیم تر در آینده می شود. بحرانی که بیش تر از قبل سنگین اش بر دوش زحمتکشان سنگینی می کند.

مقامات بریتانیا انتقادهای خود را متوجه گروه ها و دسته های مجرمین کرده اند و آنها را به عنوان سر منشا و ریشه خشونت های اخیر می شناسند. آنها فراموش می کنند که خشونت اصلی را بانکدارها و سفته بازها انجام می دهند. دزدی اصلی دزدیدن چند دوچرخه و مواد غذایی نیست، دزدی اصلی دزدیدن سود سرشاری است که از دست رنج کارگران با یک چرخش اعتباری به یغما می رود. مارکس در جلد سه کاپیتال ذکر می کند که "بانکداری و موسسات اعتباری نیرومندترین ابزار پیشروی سرمایه داری شده اند، همچنین یکی از موثرترین وسیله های بورژوازی به سمت بحران و کلاهبرداری های عظیم هستند." در طرفی از این شهر کسانی که بازار مالی جهانی را مدیریت می کنند، موهبات جامعه که باید خرج در جامعه و برای پیشرفت آن به کار گرفته شود را به عنوان سود سهام، پاداش و ... بین خود تقسیم می کنند و در حالی سوار بر ماشین های چند ده هزار پوندی به سوی می خانه ها و فاحشه خانه ها می تازند از خیابان هایی می گذرند که بی قدرتان، حاشیه نشینان، رنگین پوستان، و ... زیر بار وحشتناک وام ها، فقر و تبعیض کمر خم کرده اند و همین باعث انبوه شدن نفرتی در زیر جامعه شده است که حال این بار به صورت این شورش های چند روزه خودنمایی کرد. ضمنا برای کسانی که حرف از "اخلاق" به میان می آورند باید گفت: اخلاق یکی از اولین موضوعات بود که سرمایه داری آنرا له کرد و جامعه ای را ساخت که بنا، ستون و سقف اش را سود تعیین می کند. جامعه ای که تنها "سود" مبناست و یک سرمایه دار، بانکدار، سفته باز و ... می تواند به مناسبت سودآوری بیشتر هموعان خود را به فقر و نداری و گرسنگی بکشد. مارکس در مانیفست می نویسد: "بورژوازی، هر جا که بقدرت رسید، بین آدمیان پیوند دیگری، جز پیوند نفع صرف و "نقدینه" بی عاطفه باقی نگذاشت. بورژوازی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله ای بدل ساخت و بجای آزادیهای بیشمار عطا شده یا از روی استحقاق بکف آمده، تنها آزادی تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، بجای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه ای را رایج گردانید."

مبارزه برای عدالت نژادی در قرن بیستم یکی از موضوعات مهم مبارزه بوده است. تصور می شود الان به طور کامل این مشکل حل شده است و این اشتباه محض است. به طور مشخص در لندن محله ها همسان نیست. هنوز هم محرومیت در اقصاء "غیر انگلیسی" بیش از انگلیسهای سفیدپوست است. "دست دومی" ها در محله های خاصی زندگی می کنند و که می توان آنها را "گتو" های ظریف تر سرمایه داری افسار گسیخته دانست. در

همه پایتخت های کشورهای اروپایی و شهرهای بزرگ این قاره از این دست گتوسازی ها را می توان یافت. دغدغه ها و ترس های مشابه انسانهایی که در این محلات زندگی می کنند کم و بیش یکسان است. در این محله ها مواد مخدر جز عادی ترین مسائل است. مردمان این محلات اولین قربانیان شرایط بحران سرمایه داری اند. غالبا به عنوان ارتش ذخیره بیکاران از آنان استفاده می شود. از نداشتن آینده همیشه در رنج هستند و همیشه از سوی پلیس مورد سوءظن هستند. صدای آنها هیچگاه به درستی شنیده نمی شود و غالبا تنها وقتی مشکلاتشان شنیده می شود که زمینه تحقیق آکادمیک جامعه شناسی باشند! سه مصاحبه شونده جملاتی را به گزارشگران یورونیوز گفته اند که خیلی واضح این شرایط را توضیح می دهد: "1- پلیس آنها را بی دلیل مورد آزار و اذیت قرار می دهد. 2- ما فقط انتظار داریم که صدایمان شنیده شود. ما تنها عدالت می خواهیم. ما فقط سهم مان را از زندگی می خواهیم. ما در بریکستون زندگی می کنیم و هیچ کسی به ما چیزی نمی دهد. ما خسته و کلافه هستیم. دیگر ذله شدیم. و اگر شورش وجود دارد به خاطر همین است که جوانان بریده اند. 3- آیا از شیوه زندگیتان راضی هستید؟ آیا از آنها که همه درآمدها را می گیرند و نمی توانید وام های تان را بپردازید، راضی هستید؟"



در کنار این باید گفت همان بحران های اقتصادی که در جهان عرب زمینه ساز بروز انقلاباتی علیه سیستم حاکم شد، باعث شورش های لندن نیز گردید. اما این شورش ماهیتا با چیزی که در تونس و مصر اتفاق افتاد و تجمعات میدان خورشید اسپانیا و اخیرا تظاهرات تل آویو، متفاوت است. مارکسیست ها با شورش لندن به دلیل خشونت آمیز بودنش مخالف نیستند، شورش های لندن خشونت کوری است که دشمن را اشتباه گرفته است. این شورش ها را در کنار تظاهرات شکوهمند چندین هزار نفری دانشجویان در ماههای گذشته سال 2011 و نوامبر 2010 بگذاریم به وضوح تفاوت را متوجه می شویم. در آن تظاهرات ها که آن هم با دخالت پلیس به خشونت کشیده شد، هدف و شعار کاملا مشخص بود و بر علیه

سیاست های ریاضت کشی اقتصادی شکل گرفته بود. اما شورش های اخیر خواست سیاسی و اجتماعی را به جامعه منتقل نمی کرد. در واقع زمینه هر دو شرایط بد اقتصادی، بیکار سازیها، نرخ بالای تورم و کاهش دستمزدها بوده است. اما شورش های اخیر بدون توجه به زمینه طبقاتی اش خرد کردن ماشین دولتی و ابزار حاکمیت طبقاتی را با خرد کردن مغازه ها اشتباه گرفته بود.

با این حال ما عمیقا مردم جان به لب رسیده از تبعیضات اقتصادی را درک می کنیم، برعکس تصویر مدیاهای رسمی و تحلیل گران شان و یا بعضی جامعه شناسان این مردم را تبهکار، اراذل و اوباش، و ... نمی دانیم. بین این شورشیان قطعا تبهکارانی بوده اند اما تجمیع همه به تبهکار و دزد یک خوش خدمتی به سیستم حاکم است. اگر ما انتقادی به این شورش ها داریم مسلما این انتقاد از حاشیه نشینان، رنگین پوستان و دست دومی ها

برای ما نشان دادن روش درست مبارزه و تبدیل خشونت فردی به خشونت جمعی و طبقاتی است.

در حال حاضر مردم توهماتشان نسبت به ایدئولوژی های حاکم از است داده اند اما امید آنها برای تغییر بنیادی هیچ راه از پیش آماده ای را پیدا نمی کند، هیچ حزبی یا سازمان توده ای نیست که افکار و احساسات آنها را نمایندگی کند. سازمانهای توده ای و کارگری در دهه های پنجاه تا هفتاد میلادی کانون و نقطه تجمع طبقه کارگر اروپا بودند و در همین سازمانها جوانان، بیکاران، مهاجران نیز بسیج می شدند. این نقش تا حدودی زیادی در دوران حاضر از این سازمانها گرفته شده است و رهبران این سازمان های توده ای با رویکردی بوروکراتیک و غیر کارگری سازمانهایی که در آن سالها سازمانهای مبارزه ای بودند را به سازمانهای مذاکره ای بدل کرده اند. تنها وجود یک راه حل انقلابی برای کنترل ثروت عمومی جامعه و برداشتن اولین قدمها به سمت سوسیالیسم می تواند این معضلات را پاسخ بگوید.

درآمدی بر ماتریالیسم دیالکتیک

آلن وودز و راب سوئل

فلسفه چیست؟

در هر دوره از جامعه طبقاتی، طبقه خیزان انقلابی که هدفش تغییر جامعه است باید برای جهان بینی جدیدی مبارزه کند و به فلسفه کهن که بر پایه نظم کهن بنا شده و آنرا توجیه و از آن دفاع می کند، حمله کند.

ایده آلیسم و ماتریالیسم

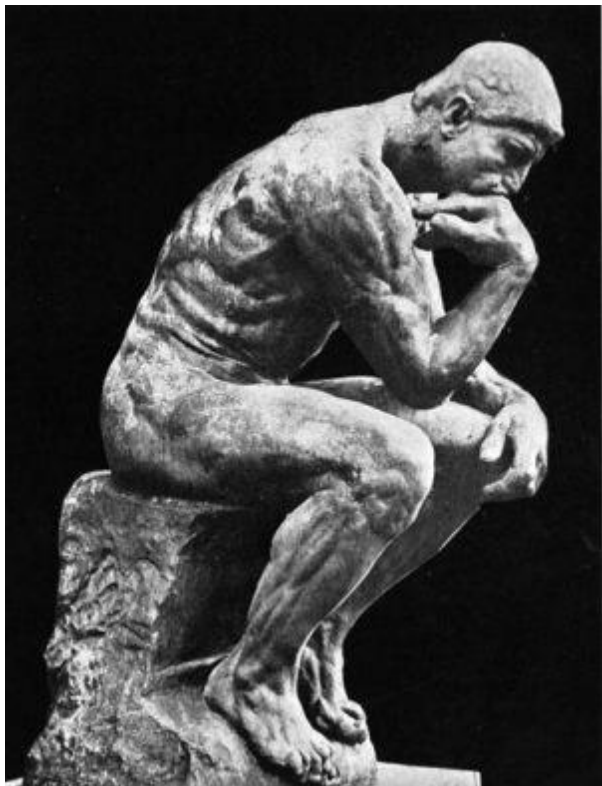
در طول تاریخ فلسفه دو اردو می یابیم، ایده آلیست و ماتریالیست. منظور رایج از «ایده آلیسم» (صداقت، ممارست در جستجوی آرمانها) و «ماتریالیسم» (مادی گرایی) (یعنی خودپرستی حقیر و حریص و پول دوستانه) ربطی به ایده آلیسم فلسفی و ماتریالیسم فلسفی ندارد.

بسیاری از اندیشمندان بزرگ گذشته ایده آلیست بودند از جمله نمونه های شاخصی همچون افلاطون و هگل. این مکتب اندیشه به طبیعت و تاریخ به عنوان انعکاسی از افکار یا روح نگاه می کند. این تئوری که مرد و زن و هر چیز مادی را روحی الهی ایجاد کرده از مفاهیم بنیادین ایده آلیسم است. این چشم انداز به طرق مختلف ابراز می شود اما بنیان آن این است که افکار، حاکم بر ساخت جهان مادی هستند. تاریخ به عنوان تاریخی از اندیشه ها

مردان و زنان در هر مرحله از تاریخ بشری نوعی تصویر از جهان و مکان خود در آن داشته اند. فلسفه از دل همین تصاویر می آید. قطعاتی که آنها با آن این تصویر را می سازند از طریق مشاهده طبیعت و با جمع بندی از تجربیات روزمره شان به دست آمده است. بعضی ها باور دارند آنها نیازی به چنین فلسفه یا جهان بینی ای ندارند. اما در عمل هر کس فلسفه ای دارد حتی اگر آگاهانه تدوین نشده باشد. کسانی که بر اساس تجربه یا «عقل سلیم» زندگی می کنند و فکر می کنند دارند بدون تئوری عمل می کنند در عمل به شیوه ای سنتی فکر می کنند. مارکس می گفت افکار غالب جامعه افکار طبقه ای حاکمند. طبقه سرمایه دار برای حفظ و توجیه حکومتش از هر وسیله ای ممکن استفاده می کند تا آگاهی کارگر را مخدوش کند. از مدرسه، کلیسا، تلویزیون و مطبوعات استفاده می کنند تا ایدئولوژی طبقه حاکم را جا بیندازند و کارگر را به قبول نظام شان به عنوان طبیعی ترین شکل دائمی جامعه وادارند. آنها در فقدان فلسفه ای آگاه سوسیالیستی، ناآگاهانه فلسفه ای سرمایه داری را می پذیرند.

به گفته‌ی لنین «ماتریالیسم یعنی این: ماده با اثر روی اندام حسی ما احساس ایجاد می‌کند. احساس‌ها به مغز، اعصاب، شبکه‌ی و غیره بستگی دارند، خلاصه این‌که اصل بر ماده است. احساس، اندیشه، آگاهی نهایت حاصل ماده هستند».

مردم بخشی از طبیعت هستند که افکارشان را در تعامل با بقیه جهان رشد می‌دهند. روندهای ذهنی به اندازه کافی واقعی هستند اما چیزی



مطلق و بیرون طبیعت نیستند. آن‌ها را باید در محیط مادی و اجتماعی که در آن ظهور می‌کنند مطالعه کرد. مارکس می‌گوید: «اشباح شکل گرفته در مغز انسان لزوماً تحت سیطره‌ی حیات-روند مادی‌شان هستند». او سپس به این نتیجه رسید که: «اخلاقیات، مذهب، متافیزیک، تمام بقیه ایدئولوژی و اشکال آگاهی مرتبط با آن‌ها دیگر ظاهر استقلال ندارند. آن‌ها هیچ تاریخ و رشدی ندارند اما انسان که تولید مادی و تعاملات مادی‌اش را رشد می‌دهد به همراه این موجودیت واقعی خود را، تفکر خود و حاصل تفکر خود را تغییر می‌دهد. زندگی توسط آگاهی تعیین نمی‌شود بلکه آگاهی توسط زندگی تعیین می‌شود».

ریشه‌های ماتریالیسم

انگلس می‌گوید: "منشا اصلی تمام ماتریالیسم مدرن از قرن هفدهم به اینطرف، انگلستان است." در این زمان اشراف‌سالاری کهن فئودال و

توضیح داده می‌شود. اعمال مردم نتیجه‌ی افکار انتزاعی و نه بر اساس نیازهای مادی‌شان دانسته می‌شود. هگل که ایده‌آلیستی پیگیر بود یک قدم فراتر رفت و اندیشه‌ها را به «فکر» (ایده) ای مستقل که بیرون مغز و مستقل از جهان مادی موجود است تبدیل کرد. این تنها انعکاسی از این «ایده» بود. مذهب به کلی بخشی از ایده‌آلیسم فلسفی است.

از طرف دیگر، اندیشمندان ماتریالیست می‌گویند جهان مادی واقعی است و طبیعت یا ماده، اصل است. اندیشه یا افکار حاصل مغز هستند. مغز و در نتیجه افکار در مرحله مشخصی از رشد ماده‌ی زنده ظهور کردند. سنگ بنیان‌های ماتریالیسم از این قرار است:

الف) جهان مادی که ما آن را با حس‌هایمان می‌شناسیم و با علم در آن کاوش می‌کنیم، واقعی است. رشد جهان به علت قوانین طبیعی خود آن است و هیچ ربطی به ماورالطبیعه ندارد.

ب) تنها یک جهان وجود دارد و آن جهان مادی. اندیشه حاصل ماده (مغز) است که بدون آن نمی‌توان افکار مجزا داشت. در نتیجه اندیشه‌ها و افکار نمی‌توانند در انزوا و جدا از ماده موجود باشند. افکار عمومی تنها انعکاسی از جهان مادی هستند. مارکس می‌نویسد: «نزد من، فکر (ایده) چیزی نیست مگر انعکاس جهان مادی در ذهن انسانی که به شکل اندیشه ترجمه شده». و «موجودیت اجتماعی، آگاهی را تعیین می‌کند».

ایده‌آلیست‌ها آگاهی و اندیشه را چیزی خارجی و در تضاد با ماده و طبیعت می‌دانند. این تضاد چیزی به کلی غلط و مصنوعی است. رابطه نزدیکی بین قوانین اندیشه و قوانین طبیعت موجود است چرا که اولی نتیجه و انعکاس دومی است. اندیشه نمی‌تواند دسته‌بندی‌های خود را از خودش بگیرد و آن‌ها را تنها از جهان بیرونی دریافت می‌کند. حتی به ظاهر انتزاعی‌ترین اندیشه‌ها در واقع از مشاهده‌ی جهان مادی آمده‌اند.

حتی علمی به ظاهر انتزاعی مثل ریاضیات محض هم در تحلیل نهایی از واقعیت مادی نتیجه شده و از مغز نترانیده. دانش‌آموز پیش از آن‌که مسئله عددی انتزاعی را حل کند مخفیانه انگشتان مادی‌اش را زیر میزی مادی می‌شمارد. او با این کار ریشه‌های خود ریاضیات را دوباره خلق می‌کند. ما خود را بر پایه نظام ده‌تایی قرار می‌دهیم چرا که ده انگشت داریم. اعداد رومی در ابتدا به شکل انگشت‌ها بودند.

سلطنت به دست طبقات متوسط تازه ظهور کرده به چالش کشیده می‌شد. سنگر فئودالیسم، کلیسای کاتولیک روم بود که توجیه الهی را در اختیار سلطنت و نهادهای فئودال قرار می‌داد. بدین‌سان پیش از سرنوینی فئودالیسم باید بر این بنیان غلبه می‌شد. بورژوازی نوظهور، افکار کهن و این مفهوم آسمانی که نظم کهن بر پایه‌ی آن بنا شده بود به چالش کشید.

«همگام با عروج طبقات متوسط شاهد احیای عظیم علم بودیم؛ ستاره شناسی، مکانیک، فیزیک، آناتومی، جسم‌شناسی دوباره شخم زده شد. و بورژوازی برای توسعه تولید صنعتی‌اش به علمی نیاز داشت که خصوصیات جسمی اشیای طبیعی و شیوه‌های عمل نیروهای طبیعت را بررسی کند. تا آن زمان علم کنیز فرودستِ کلیسا بود و اجازه نیافته بود از محدوده‌هایی که مذهب تعیین کرده پا فراتر بگذارد و به این دلیل اصلاً علم نبود. (گالیله در قرن ۱۷م حقیقت تئوری کوپرنیکوس که زمین و سیاره‌ها دور خورشید می‌چرخند ثابت کرد. استادان آن روز این افکار را به سخره گرفتند و از قدرت کتاب‌سوزان و تفتیش عقاید علیه گالیله استفاده کردند تا او را مجبور به پس گرفتن نظراتش کنند) (علم علیه کلیسا شورید؛ کار بورژوازی بدون علم پیش‌نمی‌رفت و بدین‌سان می‌بایست به شورش بپیوندد». (ف. انگلس)

در این زمان بود که فرانسویس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) افکار انقلابی ماتریالیسم خودش را شکل داد. به گفته او حس‌ها خطاناپذیر و منبع تمام دانش بودند. تمام علم بر پایه تجربه بنا شده بود و علم چیزی نبود مگر بررسی داده با روش عقلانی تحقیق؛ بررسی، تحلیل، تطبیق، مشاهده و تجربه. اما این بر دوش توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) بود که ماتریالیسم بیکن را ادامه دهد و به یک نظام بدل کند. او به این نتیجه رسید که افکار و مفاهیم تنها انعکاسی از جهان مادی هستند و «جدا کردن اندیشه از ماده‌ای که متفکر است غیرممکن است». بعدها متفکر انگلیسی، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) اثبات این ماتریالیسم را در اختیار گذاشت.

مکتب ماتریالیستی فلسفه از انگلستان به فرانسه رسید تا رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) و پیروانش آن‌را اتخاذ کنند و توسعه دهند. این ماتریالیست‌های فرانسوی خود را محدود به نقد مذهب نکردند و این نقد را به نهادها و افکار گسترش دادند. آن‌ها این چیزها را به نام خرد به چالش گرفتند و به بورژوازی در حال رشد در مبارزه‌اش با سلطنت، مهمات دادند. تولد انقلاب کبیر بورژوازی فرانسوی در ۹۳-۱۷۸۹ فلسفه ماتریالیستی را کیش خود قرار داد. بر خلاف انقلاب انگلستان در اواسط قرن ۱۷م، همتای فرانسوی آن نظم کهن فئودال را به کلی نابود کرد. چنان‌که انگلس بعدها گفت: «ما

امروز می‌دانیم که این قلمروی خرد چیزی نبود مگر قلمروی ایده‌آلیزه‌ی بورژوازی».

اما نقصان این ماتریالیسم، از بیکن به بعد، تفسیر خشک و مکانیکی‌اش از طبیعت بود. اتفاقی نیست که مکتب انگلیسی فلسفه ماتریالیستی در قرن ۱۸م شکوفا شد، زمانی که کشفیات ایزاک نیوتون، «مکانیک» را پیشرفته‌ترین و مهم‌ترین علم ساخته بود. به قول انگلس: «محدودیت مشخص این ماتریالیسم در ناتوانی‌اش در درک عالم به عنوان روند بود، به عنوان ماده‌ای که رشد تاریخی بی‌وقفه را از سر می‌گذراند».

انقلاب فرانسه تأثیری عمیق بر جهان متمدن داشت، همچون انقلاب روسیه ی ۱۹۱۷. انقلابی در هر زمینه اندیشه به راه انداخت: سیاست، فلسفه، علم و هنر. جوشش افکاری که در پی این انقلاب دموکراتیک بورژوازی ظاهر شد به پیشرفت در علوم طبیعی، زمین‌شناسی، گیاه شناسی، شیمی و همچنین اقتصاد سیاسی انجامید.

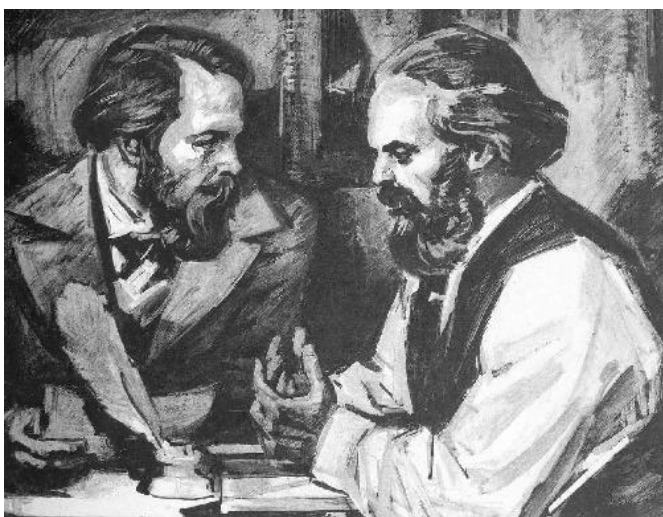
در این دوره بود که رویکرد مکانیکی ماتریالیست‌ها مورد نقد قرار گرفت. فیلسوفی آلمانی به نام ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) اولین رشد جدی در شیوه‌های قدیمی مکانیکی را با این کشف به وجود آورد که زمین و منظومه به وجود آمده‌اند و از ابد وجود نداشته‌اند. همین در مورد جغرافیا، زمین شناسی، گیاهان و حیوانات نیز صدق می‌کند.

این فکر انقلابی کانت توسط دیگر متفکر درخشان آلمانی، گئورگ هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) مورد توسعه‌ای جامع قرار گرفت. هگل ایده‌آلیستی فلسفی بود و باور داشت که جهان را می‌توان به عنوان نمایش یا انعکاس «ذهنی همگانی» یا «ایده»، یعنی نوعی خدا، توضیح داد.

هگل جهان را نه از منظر شرکت‌کننده‌ای فعال در جامعه و تاریخ بشری که به عنوان فیلسوفی می‌دید که از دور در رویدادها تامل می‌کند. او خود را سنگ تراز جهان می‌پنداشت و تاریخ را بر اساس تعصباتش به عنوان تاریخ اندیشه تفسیر می‌کرد و جهان را به عنوان جهان افکار، جهانی «ایده‌آل». بدین‌سان مسائل و تناقضات نزد هگل نه به صورت واقعی که به صورت اندیشه مطرح بودند و در نتیجه، راه‌حل آن‌ها را تنها به صورت اندیشه می‌شد یافت. تناقضات جامعه به جای این‌که به دست اعمال مردان و زنان و به دست مبارزه طبقاتی حل شوند، راه‌حل خود را در سر فیلسوف می‌یافتند، در فکر مطلق!

«...این اندیشه‌ی بنیادین بزرگ که جهان را نباید به عنوان مجموعه‌ای از چیزهای از پیش ساخته شده درک کرد که باید آن‌را مجموعه‌ای از روندها دانست که در آن چیزهای ظاهرا پایدار، همانند تصاویر ذهنی‌شان در سرهای ما، تغییری بی‌وقفه از به وجود آمدن و از میان رفتن را از سر می‌گذرانند» (انگلس، آنتی دورینگ).

«نزد فلسفه‌ی دیالکتیک هیچ چیز نهایی و مطلق و مقدس نیست. این فلسفه مشخصه‌گذری همه چیز و اجزای همه چیز را برملا می‌کند: هیچ چیز را توان ایستادگی در مقابل آن نیست مگر روند بی‌وقفه‌ی به وجود آمدن و از میان رفتن، صعود بی‌پایان از پایین به بالا. و فلسفه‌ی دیالکتیک چیزی نیست مگر انعکاس صرف این روند در مغز متفکر» (همان‌جا).



دیالکتیک و متافیزیک

فلاسفه یونان پیش‌بینی درخشانی از روند رشد دیالکتیک و سایر علوم داشتند. اما به علت رشد پایین ابزار تولید و فقدان اطلاعات کافی راجع به ساز و کار دقیق جهان خود نمی‌توانستند این پیش‌بینی را به نتیجه منطقی‌اش برسانند. افکار آن‌ها تصویر عمومی کم و بیش درستی به دست می‌داد اما بیشتر حدس‌هایی بر اساس الهام بودند تا تئوری‌هایی با ساختار علمی. برای پیش بردن بیشتر اندیشه انسانی لازم بود این روش‌های قدیمی کنار گذاشته شود تا درکی عمومی از جهان به دست آید و بر وظایف کوچک‌تر و ملال‌آورتری همچون جمع‌آوری، دسته‌بندی و نشانه‌گذاری مجموعه‌ای از واقعیت‌های مشخص، آزمودن تئوری‌های مشخص از طریق تجربه، تعریف و ... تمرکز شود.

این رویکرد امپریک، تجربه‌گرا و بر اساس نکات واقعی نیروی عظیمی به اندیشه و علم انسانی بخشید. اکنون تحقیق در ساز و کار طبیعت می‌شد به

با این حال هگل متوجه خطاها و کوتاهی‌های دیدگاه کهن مکانیستی بود. او در ضمن به عدم کفایت منطق رسمی اشاره کرد و عزم کرد جهان‌بینی جدیدی بسازد که بتواند تناقضات تغییر و حرکت را توضیح دهد (به پایین نگاه کنید).

گرچه هگل قوانین حرکت و تغییر را بازکشف و تحلیل کرد اما ایده‌آلیسم او همه‌چیز را وارونه ساخته بود. مبارزه و نقد هگلی‌های جوان به رهبری لودویگ فوئرباخ (۱۸۰۴-۱۸۷۲) بود که سعی کرد فلسفه را تصحیح کند و آن‌را روی پایش بگذارد. با این حال حتی فوئرباخ («نیمه‌ی زیرین او ماتریالیست بود و نیمه‌ی بالایی‌اش ایده‌آلیست» (انگلس)) نتوانست هگلیسم را به کلی از چشم‌انداز ایده‌آلیستی‌اش تصفیه کند. این کار به دوش مارکس و انگلس افتاد که توانستند روش دیالکتیکی را از پوسته‌ی مه‌آلود و مرموز آن نجات دهند. دیالکتیک هگلی با ماتریالیسم مدرن پیوند خورد تا درک انقلابی ماتریالیسم دیالکتیک بوجود آید.

دیالکتیک چیست؟

تا کنون دیده‌ایم که ماتریالیسم مدرن این مفهوم است که ماده، برتر است و ذهن یا افکار حاصل مغز هستند. اما تفکر دیالکتیکی یا دیالکتیک چیست؟

«دیالکتیک چیزی نیست مگر علم قوانین عمومی حرکت و رشد طبیعت، جامعه بشری و اندیشه» (انگلس، آنتی دورینگ).

روش دیالکتیکی تفکر مدت‌ها پیش از آن‌که مارکس و انگلس آن‌را رشدی علمی بدهند به عنوان وسیله درک تکامل جامعه بشری موجود بود.

یونانیان باستان اندیشمندان دیالکتیک بزرگی پرورش دادند از جمله افلاطون، زنون و ارسطو. هراکلیتوس مدت‌ها قبل، در سال ۵۰۰ پیش از میلاد، این فکر را پیش گذاشته بود که «همه چیز هست و نیست چرا که همه چیز در جوشش است، مدام تغییر می‌کند، مدام به وجود می‌آید و از میان می‌رود». و «همه چیز در جریان است، همه چیز تغییر می‌کند. غیرممکن است دوبار به یک چشمه‌ی یکسان وارد شد». این عبارت فی‌الحال حاوی مفهوم بنیادین دیالکتیک است که همه چیز در طبیعت در حالت مداوم تغییر است و این تغییر از طریق مجموعه‌ای از تناقضات ظاهر می‌شود.

مثبت و منفی مطلقا یکدیگر را حذف می‌کنند: علت و معلول آنتی‌تزی سرسخت یکدیگرند» (آنتی دورینگ، صفحه ۳۴).

مثلا در زبان روزمره می‌توان با درجه‌ای قطعیت گفت فرد، گیاه یا حیوانی زنده است یا مرده. اما در واقعیت مساله به این سادگی نیست، چنان‌که پرونده‌های قانونی در مورد سقط جنین و «حق جنین» نشان می‌دهد. زندگی انسانی دقیقا در چه نقطه‌ای آغاز می‌شود؟ در چه نقطه‌ای تمام می‌شود؟ مرگ هم رویداد ساده‌ای نیست و روندی است طولانی که به قول هراکلیتوس: «در ما همان چیز است که هم زنده است و هم مرده، هم خواب و هم بیدار، هم جوان و هم پیر؛ هر یک تغییر می‌کند و دیگری می‌شود. ما به چشمه‌ای یکسان قدم می‌گذاریم و قدم نمی‌گذاریم: ما هستیم و نیستیم».

تروتسکی در «الفبای دیالکتیک ماتریالیستی» دیالکتیک را به عنوان «علم اشکال تفکر ما تا جایی که محدود به مسائل روزمره زندگی نباشد و تلاش کند به درکی از روندهای پیچیده‌تر و مفصل‌تر برسد» تعریف می‌کند.

او دیالکتیک و منطق رسمی (متافیزیک) را با ریاضیات عالی و عادی مقایسه کرد. این ارسطو بود که اولین بار قوانین منطق رسمی را بنا ریخت و نظام منطق او از آن زمان توسط متافیزیکی‌ها به عنوان تنها روش ممکن تفکر علمی پذیرفته شده.

«منطق ارسطویی قیاس ساده به عنوان اصل بدیهی بسیاری از فعالیت‌های عملی انسانی و عمومیت دادن‌های پایه‌ای پذیرفته می‌شود. فرض از این گذاره آغاز می‌شود که « $A=A$ ». اما در واقعیت A برابر با A نیست. اثبات این امر ساده است؛ کافی است این دو حرف را زیر میکروسکوپ ببریم - آن گاه تفاوت‌شان با یکدیگر آشکار می‌شود. اما کسی می‌تواند اعتراض کند که آخر مساله اندازه یا شکل این حروف نیست چرا که این‌ها تنها نمادهایی برای کمیت‌های برار هستند، مثلا یک کیلو شکر. این اعتراض وارد نیست - در واقعیت یک کیلو شکر هیچوقت برابر با یک کیلو شکر نیست - ترازویی دقیق‌تر همیشه تفاوت را آشکار می‌کند. دوباره کسی می‌تواند اعتراض کند که؛ آخر یک کیلو شکر که برابر با خودش هست. اما این هم حقیقت ندارد - تمام اجسام بی‌وقفه در اندازه و وزن و رنگ و ... تغییر می‌کنند. آن‌ها هیچوقت برابر با خود نیستند. سفسطه‌چی خواهد گفت یک کیلو شکر «در هر لحظه مشخص» برابر با خودش است. از ارزش عملی بسیار مشکوک این «عبارت» که بگذریم، نقد نظری این یکی را هم در امان نمی‌گذارد. کلمه «لحظه» را به واقع باید چگونه درک کنیم؟ انتزاعی ریاضی که تهی از زمان است؟ اما همه چیز در زمان موجود است: و وجود خود

شیوه علمی انجام شود با تحلیل هر مشکل مشخص و محک زدن هر نتیجه‌ی مشخص. اما در این روند قابلیت سابق برای برخورد به اشیا در ارتباطشان با یکدیگر، و نه مجزا از هم، در حرکت، و نه در سکون، در حیات و نه در مرگ، از دست رفت. شیوه تنگ‌نظرانه و تجربه‌گرایی اندیشه که در نتیجه ظهور کرد رویکرد «متافیزیکی» نامیده می‌شود. این شیوه هنوز هم بر فلسفه و علم سرمایه‌داری غالب است. انعکاس آن در سیاست «عمل‌گرایی» معروف هارولد ویلسون است («اگر شیوه‌ای جواب می‌دهد، حتما درست است») و رجوع مداوم به «واقعیت‌ها». (هارولد ویلسون، رهبر شهیر حزب کارگر بریتانیا در دهه‌های 60 و 70 است که سال‌ها نخست‌وزیر این کشور بود و در زمان نوشته شدن این جزوه از سران سیاست رفورمیسم در جنبش کارگری شناخته می‌شد-م).

اما واقعیت‌ها خود را انتخاب نمی‌کنند. افراد باید آن‌ها را انتخاب کنند. نظم و ترتیب چیدن آن‌ها و نتایجی که ازشان گرفته می‌شود بسته به باورهای فرد دارد که از پیش شکل گرفته‌اند. در نتیجه چنین ارجاعاتی به «واقعیت‌ها» که قرار است احساس بی‌طرفی علمی ایجاد کنند معمولا تنها پرده‌ای هستند برای پوشاندن تعصبات فرد.

دیالکتیک تنها به واقعیت نمی‌پردازد که به واقعیت‌ها در ارتباطشان با یکدیگر می‌پردازد یعنی روندها، نه فقط به افکار منزوی که به قوانین، نه فقط به مشخص که به عمومی.

رابطه‌ی تفکر دیالکتیک با متافیزیک مثل رابطه تصاویر متحرک با تصویری ساکن است. یکی ناقص دیگری نیست که همدیگر را تکمیل می‌کنند. اما تصویر حقیقی‌تر و کامل‌تر واقعیت در فیلم آمده است.

برای اهداف روزمره و محاسبات ساده اندیشه متافیزیکی یا «عقل سلیم» کافی است. اما این اندیشه محدودیت‌هایی دارد و فرای این کاربست «عقل سلیم» که برویم حقیقت را به برعکسش تبدیل می‌کند. نقصان بنیادین این نوع تفکر عدم قابلیت آن برای درک حرکت و پیشرفت و رد تمام تناقضات توسط است آن است. اما حرکت و تغییر به معنی تناقض است.

«برای متافیزیسیست، چیزها و انعکاس ذهنی آن‌ها (افکار) منزوی و مجزا هستند و باید یکی پس از دیگری و جدا از همدیگر به حساب آیند. آن‌ها موضوع تحقیق هستند، ثابت و ساکن، تعریف‌شده یک بار برای همیشه. در فکر او آنتی‌تزیها مطلقا آشتی‌ناپذیرند؛ برای او چیزی یا وجود دارد یا وجود ندارد: یک چیز نمی‌تواند در عین حال هم خودش باشد و هم چیز دیگر.

روندی بی‌وقفه از تحول است: بدین‌سان زمان عنصری بنیادین از وجود است. در نتیجه عبارت «آ» در صورتی با خود برابر است که تغییر نکند یعنی اگر موجود نباشد.

«در نگاه اول این «ظرایف» شاید به نظر بیهوده برسند. در واقعیت اما آن‌ها اهمیتی تعیین‌کننده دارند. عبارت «آ برابر است با آ» از یک طرف نقطه شروع تمام دانش و از طرف دیگر نقطه شروع تمام خطاها در دانش ما است. استفاده بی‌خطا از عبارت «آ برابر است با آ» تنها درون محدوده‌هایی مشخص ممکن است. وقتی تغییرات کمی در «آ» برای وظیفه‌ی در دست

قابل گذشت باشند می‌توانیم فرض کنیم که «آ برابر است با آ». مثلاً خریدار و فروشنده هر دو بدین شیوه یک کیلو شکر را در نظر می‌گیرند. دمای خورشید را نیز همین‌گونه در نظر می‌گیریم. تا همین اواخر قدرت خرید دلار را هم همین‌گونه در نظر می‌گرفتیم. اما تغییرات کمی از محدوده‌ای مشخص که می‌گذرند کیفی می‌شوند. یک کیلو شکر که از آب یا نفت بگذرد دیگر یک کیلو شکر نیست. دلار در دست رئیس‌جمهور دیگر دلار نیست. تعیین لحظه‌ی دقیق، آن نقطه خطیر که در آن کمیت به کیفیت بدل می‌شود یکی از مهم‌ترین و دشوارترین وظایف در تمام نواحی دانش، از جمله جامعه‌شناسی، است» (تروتسکی، الفبای دیالکتیک ماتریالیستی).

شرکت "مبارزه طبقاتی" در مدرسه‌ی جهانی مارکسیست‌ها

آرش عزیزی

مدرسه امسال "انقلاب" نام گرفته بود و شعار زیبای "ثوره حتی النصر" (انقلاب تا پیروزی) به زبان عربی روی پرچم بزرگی که در تالار اصلی آویزان شده بود، نقش بسته بود. موضوع مدرسه نیز دقیقاً همین بود. در طول حدود یک هفته به بررسی مفصل انقلاب‌های متعددی در تاریخ چند صد

هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی "مبارزه طبقاتی" متشکل از رفقا سروش دشتستانی، آرش عزیزی و حمید علیزاده ماه گذشته در مدرسه‌ی جهانی دوسالانه‌ی گرایش بین‌المللی مارکسیستی در ایتالیا شرکت کرد. ترجمه‌ی گزارش رسمی این نشست به زودی تقدیم می‌شود اما در این‌جا گزارش اختصاصی "مبارزه طبقاتی" را تقدیم می‌کنیم.

این مدرسه از 31 ژوئیه تا 5 اوت با حضور حدود 225 نفر از رفقای ما از 24 کشور در مهمان‌خانه‌ای در شهرک ساحلی مارینا دی ماسا واقع در توسکانی ایتالیا برگزار شد. رفقا از کشورهای پاکستان، سوریه، یونان، روسیه، استونی، مکزیک، ال سالوادور، ونزوئلا، آرژانتین، برزیل، بولیوی، اسپانیا، بلژیک، فرانسه، هلند، ایتالیا، سوئیس، اتریش، آلمان، دانمارک، سوئد، لهستان، آمریکا و کانادا در این نشست حضور داشتند. طبق معمول بسیاری از رفقا به دلیل مشکلات مالی و دشواری‌های اخذ ویزای شنکن (که سال گذشته مانع شرکت بعضی رفقای ایرانی نیز شده بود) امکان حضور نیافتند. از جمله رفقایی از صربستان، مراکش و نیجریه. جالب اما آن‌جا که رفقای شهر لاگوس در نیجریه، شهری که حتی جریان برق آن نیز قابل اتکا نیست، موفق شدند از طریق اینترنت (با اسکایپ) بسیاری از مباحثات نشست را بشنوند و در آن شرکت کنند.

مباحثات به زبان‌های مختلف ارائه می‌شد و برای حضار به زبان‌های مختلف (از جمله فارسی) ترجمه می‌شد.

جو نشست از هر لحاظ شورانگیز و منحصر به فرد بود و جو کلی رویدادهای جهان را منعکس می‌کرد.



سال اخیر پرداختیم.

فرصت بحث و گفتگو و مطالعه برای مارکسیست‌ها البته فراوان است اما فرصت شرکت در بحث فعال با فعالین کمونیست از سراسر جهان به راستی غنیمت است و ما سعی کردیم از لحظه لحظه‌ی آن استفاده کنیم.

اکثریت عظیم شرکت‌کنندگان زیر 30 سال سن داشتند و در سال‌های اخیر به صفوف سازمان ما پیوسته بودند. شور و شوق انقلابی و علاقه‌ی بسیار نسبت به جنبش‌های متعدد انقلابی که در سراسر جهان در گرفته بین آن‌ها و در نتیجه در فضای کل کنفرانس موج می‌زد. این بخصوص در

مورد آن دسته از رفقا صدق می‌کرد که به تازگی شرکت در جنبش‌های توده‌ای را از سر گذرانده بودند.

مثلاً رفقای جوان یونانی که به تازگی از جنبش توده‌ای و عظیم آن کشور علیه برنامه‌های ریاضت‌کشی اقتصادی دولت آمده بودند. یک شب کنفرانس به گزارش اضطراری و ویژه‌ی آن‌ها اختصاص یافت. صحبت با این رفقای جوان به راستی شورانگیز بود. آن‌ها که در هنگام آغاز جنبش گروهی متشکل از حدود 40، 50 رفیق متمرکز در آتن، پایتخت کشور، داشتند، با حضور نظام‌مند، دائم و فعالانه در جنبش موفق شده بودند بیش از 10 رفیق جدید جذب کنند و هزاران نسخه از نشریه‌ی جدید خود (که "اپاناستاسی" (انقلاب) نام دارد) به فروش برسانند. قدمی کوچک اما با اهمیت بسیار.

رفقای بریتانیایی نیز با شرکت فعال در جنبش دانشجویی و استفاده‌ی بهینه از جو متلاطم جوانان و دانشجویان در سراسر کشور موفق شده بودند جوانان بسیاری به صفوف خود جذب کنند که بسیاری از آن‌ها در نشست حاضر بودند.

جالب آن‌جا که دو سال پیش که نویسنده‌ی این خطوط در همین مدرسه (که در بارسلونای اسپانیا برگزار می‌شد) شرکت کردم، ایران از معدود کشورهایی بود که انقلابی توده‌ای را از سر می‌گذراند. اکنون اما حتی بسیاری از رفقای اروپایی جنبش‌های توده‌ای را از سر گذرانده بودند و یا منتظر آن بودند.

انقلاب‌ها در طول تاریخ

از بحث "چشم‌اندازهای جهانی" که در روز اول توسط رفیق آلن وودز آغاز شد و با بحث‌های تکمیلی رفقا از سراسر جهان ادامه یافت، که بگذریم، بقیه‌ی برنامه‌ی کنفرانس به بررسی مسائل تاریخی اختصاص داشت. دستور کار کنفرانس در واقع به یک معنی ساده بود: بررسی و واکاوی مهم‌ترین انقلابات تاریخ معاصر.

انقلاب‌هایی که مورد بررسی قرار گرفتند به ترتیب تاریخ زمانی از این قرارند: انقلاب انگلستان (60-1640)، انقلاب آمریکا (1774)، انقلاب فرانسه (1789)، کمون پاریس (1871)، انقلاب روسیه (1917)، انقلاب آلمان (1918-23)، انقلاب چین (7-1925 و 1949)، انقلاب اسپانیا (1931-37)، انقلاب کوبا (1959)، ناصریسم و ناسیونالیسم عرب (دهه‌های 50 و 60)، انقلاب ماه مه فرانسه (1968)، انقلاب پاکستان (1968)، انقلاب ایران (1979)، انقلاب عرب (2011). بعلاوه نشست‌های هم

به بررسی "شوراها و قدرت کارگری" اختصاص داشت که در آن بحث داغی با مثال‌های متعدد تاریخی از کمون پاریس و روسیه گرفته تا جنبش‌های کنونی حاضر در جهان در گرفت. (از جمله رفقای یونانی و ونزوئلایی که تجربه‌ی تر و تازه‌ای از شرکت در این نوع نهادها با خود داشتند).

بحث انقلاب 57 ایران در روز آخر و توسط رفیق حمید علیزاده ارائه شد. حمید با ارائه چشم‌اندازی تاریخی به تحلیل انقلاب 57 در متن تاریخی آن پرداخت و موضوع بحث را تا انقلاب حال حاضر کشورمان کشاند. شرکت‌کنندگان و از جمله رفقای "مبارزه طبقاتی" شرکتی فعال در این بحث داشتند. نکته‌ی جالب، توجه دقیق شرکت‌کنندگان به بسیاری جزئیات مربوط به این انقلاب بود. مثلاً بعضی رفقای ایتالیایی از جزئیات دعوای مجاهدین و بنی‌صدر در اوایل انقلاب می‌پرسیدند!

در حاشیه‌ی کنفرانس

مثل بسیاری کنفرانس‌ها، حاشیه‌ی آن کمتر از خودش اهمیت یا جذابیت نداشت.

در حاشیه‌ی کنفرانس موفق شدیم گفتگویی با رفیق آلن وودز و گفتگویی با دو نفر از رفقای رهبری گرایش مارکسیستی یونان انجام دهیم که به زودی در "مبارزه طبقاتی" منتشر خواهد شد.

بعلاوه هیئت تحریریه موفق شد هر شب جلساتی برگزار کند و علاوه بر بحث‌های سیاسی متنوع در مورد ایران و جهان برنامه‌ی عملی فعالیت‌ها در دوره‌ی پیش رو ریخته شد. جلساتی با دبیرخانه‌ی بین‌المللی گرایش مارکسیستی و رفقای رهبری بخش‌های مختلف جهان نیز برگزار شد. در راستای جذب همکاری مهاجرین ایرانی این کشورها به سوی سازماندهی انقلابی و سوسیالیستی نشست‌هایی با رفقای کشورهایی همچون فرانسه، اتریش، سوئیس، آلمان، بریتانیا، هلند، سوئد، دانمارک و آمریکا برگزار شد.

همانطور که نقل درس‌های پرشمار یک هفته کنفرانس در این چند صفحه مقدر نیست، بیان احساس خواندن سرود انترناسیونال به زبان‌های مختلف و در کنار چند صد رفیق کمونیست نیز شدنی نیست. رفقای "مبارزه طبقاتی" با روحیه‌ی دوچندانی که از این نشست تاریخی گرفته‌ایم و برنامه‌ی مدونی که برای فعالیت‌های خود برای شش ماه تا یک سال آینده ریخته‌ایم می‌رویم تا با سخت‌کوشی و ایستادگی کمونیستی نیروهای مارکسیسم در ایران را بسازیم.

ادامه انقلاب عرب در اسرائیل

امیرض

نابرابرترین کشور دنیاست. بیش از ۲۰ درصد اسرائیلی ها زیر خط فقر زندگی می کنند. بین کودکان این رقم ۴۰ درصد است. قیمت مسکن در مرکز کشور سالی ۲۰ درصد افزایش می باید. خرج زندگی در اسرائیل میتواند با کشورهای اروپای و آمریکایی شمالی مقایسه شود اما درآمد اسرائیلی ها تقریبا نصف مقداری است که در کشورهای پیشرفته دیگر است.



با این حال مخارج نظامی اسرائیل بیش از ۱۷ درصد بودجه کل کشور است.

پایه ایدئولوژیک دولت اسرائیل بر این ادعا خوابیده بوده است که مردم یهود در خاورمیانه بین مردم خشن عرب محاصره شده اند و بدین دلیل باید اختلاف های (طبقاتی) خود را کنار بگذارند و پشت دولت سرمایه داری صهیونیستی متحد شوند. اما انقلابها در کشورهای عرب کاملا این افسانه را افشا کرد. از یک طرف نشان دادن که زحمتکشان و کارگران منافعشان در اتحاد با هم و فرا از اختلافات فرهنگی و مذهبی است. از طرف دیگری انقلابهای عرب الگوی قوی بود برای زحمتکشانی که دنبال راه برون رفت از بن بست جامعه می گرداند. هر دو این فاکتورها جنبش مردم اسرائیل را به انقلاب عرب پیوند داد، چیزی که در شعارها و عمل معترضین کاملا واضح بود.

مسلم بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر اسرائیل نفس داغ انقلاب را حس میکرد و برای همین فوراً قول داد که به بعضی از خواسته های تظاهرکنندگان رسیدگی کند، اما این قول فوراً عکس العملی در وزارت امور مالی ایجاد کرد، و یک سری از کارمندان سطح بالای وزارتخانه به این قول اعتراض کردند، با این استدلال که یک گونه دستاوردها فقط جنبش را جسور تر

در عرض دو ماه اخیر در ادامه مستقیم انقلاب عرب جوانان و کارگران اسرائیلی وارد صحنه شده اند و جامعه اسرائیل را از بنیادش تکان داده اند. ابتدا این جنبش در ماه جولای با کمپین تحریمی شروع شد که یک گروه جوانان، در اعتراض به افزایش قیمت موادهای غذایی اعلام کرده بودند. این جنبش بیش از هر چیز موفق شد که یک لایه از جوانان را فعال کند. همزمان با این حوادث اتحادیه کارگران شهرداری ها برای روز اول ماه آگوست، در اعتراض به حقوق های پایین و فشار کار فوق العاده، فراخوان اعتصاب و تظاهرات های سراسری داد. به هم پیوستن این دو جنبش شرایط را از نظر کیفی عوض کرد.

در روز اول آگوست بیش از 150.000 نفر وارد میدان های شهر های اصلی کشور شدند. به سان برق از آسمان آفتابی این اعتراض های بی سابقه رژیم صهیونیستی را به چالش کشید. هزاران نفر که برای اولین بار وارد صحنه سیاسی شده بودند می توانستند نیروی مشترک خود را حس کنند و در عرض یک هفته جنبش به طوری رشد کرد که در روزه هفتم آگوست بیش از 400.000 نفر در میدانهای اصلی شهر اعتراض کردند، و بزرگترین تظاهرات تاریخ اسرائیل را سازمان دادند.

معترضین روز به روز در عمل و شعارهای شان شجاع تر می شدند. برنامه اولیه جنبش خواستار قوانین کنترل اجاره خانه ها، تحصیل مجانی، توقف خصوصی سازیها، کنترل قیمت مواد غذایی و گازوییل و افزایش دستمزد کارگران -مخصوصا در بخش عمومی - بود. اما از روز اول مشخص بود که ریشه مشکلات در جای دیگری خوابیده اند. شعار های که در اعتراضها مطرح شد بسیار فراتر از برنامه علنی جنبش بود. شعارهای "اینجا مصر است، گم شوید!" یا "مثل یک مصری قدم بردار!" و "جواب خصوصی سازی - تنها انقلاب!" آگاهی بالای معترضین را نشان می داد.

حقیقت این است که تضادهای جامعه اسرائیل در طول یک دوران جمع شده است. بر خلاف ادعای رسانه های راست و برخی از احزاب "چپ"، اسرائیل یک جامعه طبقاتیست و در آن اختلاف های طبقاتی خودش را منعکس می کنند. رشد اقتصادی اسرائیل، با 4 درصد، یکی از بالاترین سطح های رشد اقتصادی در بین کشورهای پیشرفته را دارد، و اولین اقتصادی بود که از بحران مالی ۲۰۰۸ در آمد. اما واقعیات طرز زندگی در اسرائیل را نمی شود از این رقم تشخیص داد. اسرائیل، بعد از امریکا

برای پله بعدی خواهد کرد. این شکاف در دولت امکان بحران و بی ثباتی که جامعه اسرائیل بیشتر خواهد کرد.

بعد از هفتم اگوست رهبران جنبش متاسفانه رویکردی تازه اتخاذ کردند، آنها به جای تجمعات بزرگ و سراسری تجمعات کوچک در محلات مختلف را جایگزین نمودند، اما دو هفته پیش، روز سه سپتامبر زیر فشار توده ها مجبور شدند دوباره فراخوان تظاهرات بدهند. و دوباره این تظاهرات هم رژیم و هم رهبران اتحادیه ها را غافل گیر کرد. در بزرگترین تظاهرات تاریخ اسرائیل بیش از ۵۰۰,۰۰۰ نفر، یعنی ۸ درصد جمعیت کشور، به خیابانها

آمدند. شعارها در این روز نیز تیز و به سمت مطالبه دولتی کردن شرکتهای خصوصی سازی شده و شرکتهای آب بودند.

این اتفاقات نوبهار مبارزات عمیق طبقاتی در اسرائیل می باشد و جنبش تازه به حرکت افتاده راه زیادی پیش رو دارد. اما نکته اساسی که این تظاهرات به ما نشان می دهد این است که مبارزه طبقاتی مرز نمی شناسد و در هر جامعه ای که تضادهای مادی طبقاتی وجود دارد، مبارزه طبقاتی نیز به طبع آن لزوما وجود خواهد داشت. مبارزه طبقاتی بسیار عمیق و فراتر از هر ایدئولوژی و مذهبی است که توسط بنگاههای فرهنگی بورژوازی تبلیغ می شود و به ذهن و فکر توده های یک جامعه تزریق می گردد.

این نشریه را گروهی از جوانان و کارگران درگیر در جنبش انقلابی ایران منتشر می کنند که هدفشان مبارزه برای سوسیالیسم در ایران است.

در این جا آخرین اخبار و تحلیل ها راجع به اوضاع ایران، منطقه و جهان را پیدا می کنید. ما سعی می کنیم تحلیلی مارکسیستی از رویدادها ارائه کنیم.

ما حامی تمام و کمال جنبش انقلابی در ایران هستیم و خود را بخش کمونیستی آن می دانیم. ما می فهمیم که تنها راه حل برای توده های ایران مبارزه برای سوسیالیسم است و می دانیم که آن ها از طریق تجربه ی خود به سمت همین نتایج می آیند

«مبارزه طبقاتی» را هواداران سازمانی بین المللی به نام «گرایش بین المللی مارکسیستی» به راه انداخته اند که در بیش از ۴۰ کشور دنیا مشغول مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیسم و تلاش برای تحقق سوسیالیسم است. ما خود را بخشی از این مبارزه بین المللی برای سوسیالیسم می دانیم.

ما تمامی انقلابیون صادق را تشویق می کنیم به ما پیوندند و به ساختن نشریه مان به عنوان ارگان کمونیست های درون جنبش کمک کنند. ما از بحث و گفتگو در مورد قدم بعدی برای جنبش و برای کمونیست های درون آن استقبال می کنیم.

اگر با این اهداف موافقید به ما پیوندید!



www.marxist.com

www.mobareze.org

mobareze@mobareze.org